

### رفتن کنیزگان رودابه به دیدن زال زر

بدان چاره بی چاره بنهاد روی  
سر زلف بر گل بیپیراستند  
ز هر بوی و رنگی چو خرم بهار  
لب رود لشگرگه زال بود  
رخان چون گلستان و گل در کنار  
بپرسید کاین گل پرستان کینند؟  
که از کاخ مهراب، روشن روان  
فرستد همی ماه کابلستان  
کمان خواست از تُرک و بفراخت یال  
خَشیشار دید اندر آن رودبار  
به دست جهان پهلوان درنهاد  
یکی تیر بنداخت اندر شتاب  
چکان خون و وَشّی شده آب رود  
بیاور تو آن مرغ افگنده پر  
خرامید نزد پرستنده تُرک  
سخن گوی و بگشای شیرین زبان  
چه مردست و شاه کدام انجمن؟  
چه سنجد به پیش اندرش بدگمان؟  
به تیر و کمان بر چنین کامگار  
مکن، گفت ازین گونه از شاه یاد  
که دستاش خوانند شاهان به نام  
ازین سان نبیند یکی نامدار

پرستنده برخاست از پیش اوی  
به دیبای رومی بیاراستند  
برفتند هر پنج تا رودبار  
مه فرودین و سر سال بود  
همی گل چدند از لب رودبار  
نگه کرد دستان ز تخت بلند  
چنین گفت گوینده با پهلوان  
پرستندگان را سوی گلستان  
به نزد پری چهرگان رفت زال  
پیاده همی رفت جویان شکار  
کمان تُرک گلرخ به زه برنهاد  
نگه کرد تا مرغ برخاست ز آب  
ز پروازش آورد گردان فرود  
به تُرک آنگهی گفت ز آن سو گذر  
به کشتی گذر کرد تُرک سَتُرگ  
پرستنده پرسید کای پهلوان  
که این شیر بازو گو پیاتن  
که بگشاد زین گونه تیر از کمان  
ندیدیم زبنده تر زین سوار  
پری روی دندان به لب برنهاد  
شه نیمروزست فرزند سام  
به گرد جهان گر بگردد سوار

پرستنده با كودك ماه روي  
كه ماهيست مهرباب را در سراي  
به بالاي ساج است و هم رنگ عاج  
دو نرگس دژم و دو ابرو به خم  
دهانش به تنگي دل مستمند  
دو جادوش پر خواب و پرآب، روي  
نفس را مگر بر لبش راه نيست  
پرستندگان هر يكي آشكار  
بدين چاره تا آن لب لعل فام  
چنين گفت با بندگان خوب چهر  
وليكن به گفتن مگر روي نيست  
دلاور كه پرهيز جويد ز جفت  
بدان تاش دختر نباشد ز بن  
چنين گفت مر جفت را باز نر  
كزين خايه گرمايه بيرون كنم  
ازيشان چو برگشت خندان غلام  
كه با تو چه گفت آن كه خندان شدي  
بگفت آنچه بشنيد با پهلووان  
چنين گفت با ريدك ماه روي  
كه از گلستان يك زمان مگذريد  
درم خواست و دينار و گوهر ز گنج  
بفرمود كاین نزد ايشان برید  
نباید شدن شان سوي كاخ باز  
برفتند زي ماه رخسار پنج

بخنديد و گفتش كه چندين مگوي  
به يك سر ز شاه تو برتر به پاي  
يكي ايزدي بر سر از مُشك، تاج  
ستون دو ابرو چو سيمين قلم  
سر زلف چون حلقه پاي بند  
پر از لاله رخسار و پر مُشك، موي  
چنو در جهان نيز يك ماه نيست  
همي كرد وصف رخ آن نگار  
كند آشنا بال لب پور سام  
كه با ماه خوبست رخشنده مهر  
بُود كآب را ره بدین جوي نيست  
بماند به آساني اندر نهفت  
نبايد شنيدنش ننگ سخن  
چو بر خايه بنشست و گسترده پر  
ز پشت پدر خايه بيرون كنم  
بپرسيد ازو نامور پور سام  
گشاده لب و سيم دندان شدي  
ز شادي دل پهلووان شد جوان  
كه رو مر پرستنده گان را بگوي  
مگر با گل از باغ گوهر برید  
گرانمايه ديبياي زربفت پنج  
كسي را مگويد و پنهان برید  
بدان تا پيامي فرستم به راز  
ابا گرم گفتار و دينار و گنج

بدیشان سپردند زر و گهر  
پرستنده با ماه دیدار گفت  
مگر آنکه باشد میان دو تن  
بگوي اي خردمند پاکیزه راي  
پرستنده گفتند يك با دگر  
کنون کار رودابه و کام زال  
بیامد سیه چشم گنجور شاه  
سخن هر چه بشنید از آن دانواز  
سپهبد خرامید تا گلسستان  
پري روي گلرخ بتان طراز  
سپهبد بپرسید ازیشان سخن  
ز گفتار و دیدار و راي و خرد  
بگوید با من یکایک سخن  
اگر راستي تان بود گفت و گوي  
وگر هیچ کزّي گمانی برم  
رخ لاله رخ گشت چون سندرّوس  
چنین گفت کز مادر اندر جهان  
به دیدار سام و به بالاي او  
دگر چون تو اي پهلوان دلیر  
همي مي چكد گويي از روي تو  
سديگر چو رودابه ماه روي  
ز سر تا به پایش گلست و سمن  
از آن گنبد سیم سر بر زمین  
به مشگ و به عنبر سرش بافته

پیام جهان پهلوان زال زر  
که هرگز نماند سخن در نهفت  
سه تن نانهانست و چار انجمن  
سخن گر به رازست با ما سرای  
که آمد به دام اندرون شیر نر  
بجاي آمد و این بود نيك فال  
که بود اندر آن کار دستور شاه  
همي گفت پیش سپهبد به راز  
بر اميد خورشید کابلستان  
برفتند و بردند پیشش نماز  
ز بالا و دیدار آن سرو بُن  
بدان تا به خوي وي اندر خورد  
به کزّي نگر ننگنید ایچ بُن  
به نزدیک من تان بود آبروي  
به زیر پی پیلتان بسپرم  
به پیش سپهبد زمین داد بوس  
نزیاد کس اندر میان مِهان  
به پاکي دل و دانش و راي او  
بدین برز بالا و بازوي شیر  
عبیرست گويي مگر بوي تو  
یکی سرو سیمست با رنگ و بوي  
به سرو سهي بر، سُهیل یمن  
فرو هشته بر گل کمند از کمین  
به یاقوت و زُمرّد تنش تافته

سر زلف و جعدش چو مشگین زره  
ده انگشت بر سان سیمین قلم  
بت آرای چون او نبیند به چین  
سپهد پرستنده را گفت گرم  
که اکنون چه چارست با من بگویی  
که ما را دل و جان پر از مهر اوست  
پرستنده گفتا چو فرمان دهی  
ز فرخنده رای جهان پهلوان  
فریبیم و گوئیم هر گونه ای\*  
سر مشگ بویش به دام آوریم  
خرامد مگر پهلوان با کمند  
کند حلقه در گردن کنگره  
برفتند خوبان و برگشت زال

فگندست گویی گره بر گره  
برو کرده از غالیه صد رقم  
برو ماه و پروین کنند آفرین  
سخن های شیرین به آوای نرم  
یکی راه جستن به نزدیک اوی؟  
همه آرزو دیدن چهر اوست  
گذاریم تا کاخ سرو سهی  
ز گفتار و دیدار روشن روان  
میان اندرون نیست واژونه ای  
لبش زی لب پور سام آوریم  
به نزدیک دیوار کاخ بلند  
شود شیر شاد از شکار بره  
دلش گشت با کام و شادی همال

افگندن: افکندن

ایزدی: خدادادی، طبیعی و ذاتی

بت آرای: مشاطه، آرایشگر

بدان: برای آن، به خاطر آن، به آن سبب

بدگمان: بد اندیش، دشمن

برزبالا: بلند قامت

بر گل: با گل (بر: با)

بن افگندن: بن افکندن، طرح کردن

بُود: باشد، شاید

بی چاره: بناچار

پرستنده: کنیز، خدمتکار، ستایشگر، دوستدار

پرستیدن: دوست داشتن

پروین: مجموعه هفت ستاره است که

به تازی ثریا گویند

تافته: پیچ داده، مجعد

ثُرک: غلام

جادو: کنایه از چشم

جعد: پیچ و شکن مو

چاره: تدبیر، مکر

چدن: مخفف چیدن، برچیدن

خایه: تخم پرنده، بیضه

خَشیشار (خَشَنسار): نوعی مرغابی سر سپید

درم: واحد سکه نقره

دستان: لقب زال

کژی: ناراستی  
 کنگره: دندان‌های بالای دیوار قصر و حصار قلعه  
 گذاردن: طی کردن  
 گشادن تیر: انداختن تیر از کمان  
 گنجور: خزانه دار  
 گو: دلیر، شجاع  
 ماه دیدار: زیبا، خوش سیما  
 مایه: ماده، مادینه، جوجه ماده  
 مگر: تا آنکه  
 نرگس دژم: چشم مست و مخمور  
 نگر: زنهار، هشدار  
 نماز بردن: سر فرود آوردن  
 نیمروز: سیستان  
 واژونه: دگرگونه، نادرست، دروغ، وارونه  
 وشی: سرخ  
 همال: قرین و شریک  
 هیچ: کمی، اندکی  
 یال افراختن: گردن افراختن، سرفرازی کردن

چو بینیم گوییم هرگونه ای \*

دستور: کارگزار  
 دنواز: شاهد، معشوق، محبوب  
 دینار: نوعی از پول طلا  
 رخشنده: تابان، پرتو انداز  
 رودبار: کنار رود، لب آب  
 ریدک: غلام زال  
 زر: لقب زال پدر رستم، مرد یا زن سفید موی  
 زی: به سوی، نزد  
 ساج: درختی زیبا از تیره شاه پسند  
 سترگ: درشت، قوی  
 ستون دو ابرو: بینی  
 سدیگر: سوّم  
 سرو بُن: درخت سرو  
 سندرّوس: صمغی باشد شبیه به کهربا  
 سمن: نام گلی سفید و خوشبو، یاسمن  
 سنجیدن: ارز و ارج داشتن  
 سُهیل: ستاره ای است که در آخر ماه طلوع کند  
 سیم دندان شدن: خندیدن  
 طراز: نام شهری در ترکستان  
 عبیر: ماده ای خوشبوی که از صندل و گلاب  
 و مشک سازند  
 عنبر: عطری که از شیره روده ماهی  
 مخصوصی گرفته شود  
 غالیه: ماده ای است که از مشک، عنبر، کافور  
 و روغن زیتون ترتیب دهند  
 فروهستن: باز کردن و به پایین رها کردن مو  
 کابل: نام شهری در هندوستان  
 کامگار: زبردست و توانا، پیروز و مسلط

## مأخذ

۱. شاهنامه فردوسی (از روی نسخه مسکو)، نشر محمد، تهران، ایران، چاپ دوم، ۱۳۷۸  
شابک (ISBN): ۹۶۴-۵۵۶۶-۳۵-۵
۲. شاهنامه (جلد اول) از دستنویس موزه فلورانس، دکتر عزیزالله جوینی، انتشارت دانشگاه تهران، چاپ دوم، ۱۳۸۲  
شابک (ISBN): ۹۶۴-۰۳-۴۷۱۴-۰
۳. شاهنامه (جلد دوم) از دستنویس موزه فلورانس، دکتر عزیزالله جوینی، انتشارت دانشگاه تهران، چاپ دوم، ۱۳۸۵  
شابک (ISBN): ۹۶۴-۰۳-۵۳۱۶-۷
۴. لغت نامه دهخدا (CD)، موسسه انتشارت و چاپ دانشگاه تهران  
شابک (ISBN): ۰۹۵-۴۳-۶۰۱۰-۹
۵. فرهنگ فارسی عمید، موسسه انتشارت امیر کبیر، تهران، ایران، ۱۳۸۱  
شابک (ISBN): ۹۶۴-۰۰-۰۱۳۱-۷
۶. فرهنگ لغات و ترکیبات شاهنامه، داریوش شامبیاتی، نشر آران، چاپ اول، ۱۳۷۵
۶. شاهنامه فردوسی (CD)، نشر کانون انفورماتیک، تهران، ایران،  
<http://www.kanoon.net>
۸. <http://www.farhangiran.com>
۹. <http://shahnameh.com>